

﴿ گفتار سوم ﴾

نگاهی بتعلیم و تربیت در انگلستان

اصلاحات جدید در تعلیم و تربیت انگلستان - طریقه «مونتسوری» و «دالتون» در تعلیم و تربیت - نمونه از تعلیم و تربیت انگلیسی - وضع زندگانی و تعلیم و تربیت در يك خانواده انگلیسی.

با اینکه طرز تعلیم و تربیت در انگلستان نسبت

بممالک دیگر اروپا خیلی مرقی و کاملتر بوده

است چنانکه دیدیم اغلب حکمای فرانسه قبول

طرز تربیت آنکلوساکسونی را پیشنهاد و تأکید

کرده‌اند باز در آنجا نیز نظریات و تجربیات جدیدی تولد یافته

و یاره اصلاحات را ضروری ساخته است. برای شرح این تجدد

يك كتاب جداگانه لازم است و هر کس دوره‌های مجله «دور جدید»

(۱) را که از طرف «انجمن تربیت جدید» در لندن از سال

۱۹۲۲ چاپ می‌شود مطالعه کند درینباب اطلاعات کافی کسب

میتواند نماید. *علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

چیزیکه بیش از همه درین اصلاحات نظر دقت و نیک بینی

ما را جلب میکند این است که خوشبختانه فکر معنویت و خدمت

بجامعه بشر و حسن تعاون و مساوات ملل داخل تعلیم و تربیت دوره

جدید و جزو پروگرام این مدارس میباشد و امید می‌بخشد که

افکار نژاد نو که حالا در آغوش این مدارس پرورش می‌یابند

بہتر از افکار و آمال مردمان کنونی خواهد شد. آنها صلح جو

و فداکار و نوع پرور و محب بشر خواهند گشت و با ملت‌هایی که از جنس خود نیستند بهتر رفتار خواهند کرد و خواهند فهمید که ملل ضعیف و نیم‌تمدن و وحشی در حقوق بشر با آنها برابرند و فرق تنها در نرسیدن آنهاست بمدارج ترقی ملل متمدن. آنها قبول خواهند کرد که تمام نوع بشر مانند هیئت شاگردان یک مدرسه است که بچند کلاس منقسم شده‌اند و چنانکه شاگردان کلاس عالی مدرسه بنام اینکه شاگردان کلاسهای دیگر پائینتر از آنها هستند و بدرجه آنها نرسیده‌اند حق تحقیر و دشمن داشتن و اضرار و غارت وسایل تحصیلیه آنها را ندارند همانطور ملل مرقی و متمدن نیز در مدرسه تکامل فقط چند کلاس بالاترند ولی با ملت‌های کوچک تحکم و تسلط بر آنها ندارند بلکه اینها را برادران کوچک خود باید شمارند و بداند که روزی اینها هم بمقام ایشان خواهند رسید و تکلیف انسانی آنها جز کمک کردن و دستیاری نمودن از برادران کوچک خود چیز دیگر نیست!

در موضوع تجدداتی که درین مدارس بعمل آورده‌اند و آنها را از سایر مدارس که حالا مدارس قدیم مینامند جدا می‌سازد میتوان گفت که فرق عمده در سه چیز است. یکی قبول تعلیم و تربیت دختران و پسران در یکجا با شرایط مخصوص و دیگری نقل مکان و تأسیس مدارس جدید در جاهای خوش آب و هوا و بی‌صدا و وسیع و دور از جنگال شهرها و دارای باغ و زمینهای بزرگ برای بازیها و اسپورت و کارهای دستی و غیره و سیمی دادن آزادی کامل باشتغالات فکری و عملی و استقلالی بچه‌ها پیش از سابق. با اینکه اساساً مبنای تعلیم و تربیت آنگلساکسونی بر پایه استقلال شخصی استوار شده است، متفکرین جدید نظرنا استعمال و تطبیق آن اصول را بطریقه سابق کافی نمی‌بینند و پیش

از پیش به بسط دایره استقلال فکری و حسی و عملی بچه اهمیت و قیمت میدهند و این نظریه و این کمال مطلوب در تشکیلات اداری و طرزهای تعلیمی و تربیتی مدارس نو مشهود میگردد.



کلاس باغچه کودکان بطرز «مونتسوری» در انگلستان

A Montessori class in Mellitus Street Infants' School in Old Oak Estate - England.

در تمام اروپا بیش از هر مملکت این طرز نو را در انگلستان قبول کرده اند چونکه اساساً در تشکیلات معارفی آن مملکت زیادت

از سایر جاها آزادی فکر و عمل و تشبث حکمفرماست و مداخله حکومت در مسائل تعلیم و تربیت در حد اقل است و ازین حیث مدارس خصوصی فراوان و هر یکی در تطبیق و استعمال طرزهای جدید آزاد است و لهذا قبول و اجرای طریقه‌های جدید چندان سخت و دوچار مشکلات و موانع از طرف حکومت نمی‌شود در صورتیکه در ممالک دیگر اینطور نیست چه کایتاً مدارس در تحت نظام و کنترل حکومتهاست و تغییر یک طرز و تبدیل پروگرام و هیئت تدریسیه و حتی تجدید اثاثیه و لوازم مدرسه همیشه باید از مجرای قانونی بگذرد و سالها طول کشد تا بکلی قبول و بموقع اجرا گذاشته شود.

تطبیق طریقه جدید بیشتر در مدارس ابتدائی دیده می‌شود. درین مدارس امروزه دو طرز تعلیم و تربیت موقع قبول پیدا کرده است: یکی طریقه موسوم به «مونتسوری» که چند سال قبل از جنگ عمومی از طرف طبیئه ایتالیائی دکتر «ماریا مونتسوری» ایجاد شده است.

از آنجا که «ماریا مونتسوری» طبیئه اطفال بوده است مشاهدات و تجربیات زیاد که در روحیات و کیفیت نشو و نماي بچه‌ها بعمل آورده بعضی حقایق را بر وی آشکار ساخته و از روی آنها قواعد و شرایط طریقه جدیدی برای تعلیم و تربیت اطفال خورده سال استخراج و وضع کرده است که حالا بنام او نامیده می‌شود.

این طریقه بسرعت تصور نکردنی در ظرف چند سال در همه ممالک اروپا و امریکا انتشار پیدا کرده و در اغلب شهرهای بزرگ انجمنها و شرکتها و جراید و مجلات مخصوص تأسیس شده است و حتی فیلمهای مخصوص ترتیب داده با کنفرانسها و نطقها

بمردم نشان میدهند و فابریکهای مخصوص برای ساختن آلات و ادوات لازمه مدارس «مونتسوری» ایجاد گردیده که گاهی نمایشگاههای عمومی از محصولات خود بمعرض تماشا میگذارند. خود «ماریا مونتسوری» چندین کتاب درین باب نوشته که باغلب زبانهای اروپائی ترجمه شده و اکثر اوقات خود را هم بزیارت مدارس و دادن کنفرانسها و تشویق انجمنها و حاضر کردن معلمان و معلمات مخصوص برای اجرای طریقه خود مشغول میباشد و هر سال مملکتهای مختلف را دیدن میکند و چندسال پیش در لندن «درسهای بین المللی برای معلمی» تدریس نموده است که بسیار معلمان و معلمات در زیر تعلیمات او این طریقه تربیت را آموخته اند و حالا مدارس «مونتسوری» را اداره میکنند. علاوه بر نوشته های مومی آنها محررین و معلمان قابل و با تجربه نیز کتابهای بسیار مفید درین موضوع نوشته اند که امروزه عدد آنها بالغ بر چند صد میباشد و برای اطلاع کافی از اساس این طریقه ناچار باید قسمتی از آن کتابها و مخصوصاً تألیفات خود «مونتسوری» را مطالعه و تتبع نمود و برای ایران ترجمه بفارسی کرد.

من برای اینکه يك فکر بسیار اجمالی درباره طرز تفکر و عقاید «ماریا مونتسوری» در طرز تعلیم و تربیت اطفال داشته باشیم چند سطر از یکی از کنفرانسهای این فاضله روح شناس را ذیلاً استخراج و برای تسهیل فهم آنها را بترتیب نمره در آورده ترجمه میکنم:

۱- مری باید بچه را کمک کند تا آزادانه کوشش نماید و مقاصد خود را آزادانه انجام دهد. مری هرگز نباید بجای بچه کار کند مگر در وقت ضرورت قطعی.

۲- هر وقت يك مری بدون يك ضرورت قطعی بخیال

کمک کردن، بیچه همراهی کند یعنی مداخله باعمال و حرکات او نماید، سنگی جلو راه نشو و نمای طبیعی بیچه میاندازد و او را از راه کج میبرد.



کلاس باغچه کودکان بطرز «مونتسوری» در انگلستان.
A Montessori class in Mellitus Street Infants' School in
Old Oak Estate — England.

۳-- وقتیکه ما بیچه را در خوردن و خوابیدن و راه رفتن و رخت پوشیدن و سایر اعمال روزانه زندگانی کمک میکنیم یعنی

بجای خود او کارهای او را انجام میدهم آنوقت او را طوری عاجز و بی دست و پا بار میآوریم که بدون ما هیچ کاری را نمیتواند انجام دهد. خطای ما ازینجا شروع می شود.

۴ — در تغذیهٔ دماغی نیز این خطا را تکرار میکنیم و بخیال اینکه قوای فکری او را پرورش دهیم او را مثل عروسک به نیمکت های مدرسه می بندیم و با حرفها و کلمه ها دماغ او را پر میکنیم و نمیفهمیم که با این طریق سرچشمهٔ قوای عقلی او را کور و قوهٔ اراده و چرخ فعالیت او را عاطل می سازیم.

۵ — ایزحال ازینجا ناشی است که يك حس تسلط و تحکم لاین شعور ما را استیلا میکند و فشارهای خارجی زندگانی خود را بوسیلهٔ تحکم بر بچه تخفیف میخوایم بدهیم و این را تربیت و وظیفهٔ خود می شماریم.

۶ — ما خالق بچه نیستیم و چیزی خلق درو نمیتوانیم کنیم بلکه برای انکشاف حیات او همراهی میتوانیم کنیم یعنی این انکشاف را باید بقدر امکان آسان سازیم و آنرا از خطرها محفوظ نگاهداریم.

۷ — بیش از همه بچه را فقط نظارت باید کرد و او را از موانع زندگانی روزانهٔ ماها احاطه میکند آزاد ساخت.

۸ — بجای اینکه بچه را رخت بپوشانیم و بشوریم و بخورائیم و بخوابانیم باید کمک کنیم تا اینها را خودش بکند یعنی نشان بدهیم تا خود یاد بگیرد.

۹ — همینکه با این طرز راه انکشاف قوای بچه یاد داده شد سرعت تمام آن قوا بفعالیت می افتد و بچه حرکات و رفتار خود را طوری تکمیل میکند که مایهٔ حیرت و تعجب ما می شود.

۱۰ — اشیائیکه بچه را در خانه و یا در مدرسه احاطه میکند

باید طوری باشد که فعالیت او را مانع نشود و برعکس کمک کند مثلاً در اطاقی که میزها و صندلیهای بزرگ و سایر اشیاء و لوازم بی لزوم باشد که بهیچ وجه بچه آنها را استعمال نتواند کند فعالیت او خفه می شود. پس باید اطاقها و کلاسها فقط اشیائی داشته باشد که مخصوص و مناسب با حال بچه است تا او آنها را بتواند بکار برد و آنها هرگز مانع فعالیت او نشود.

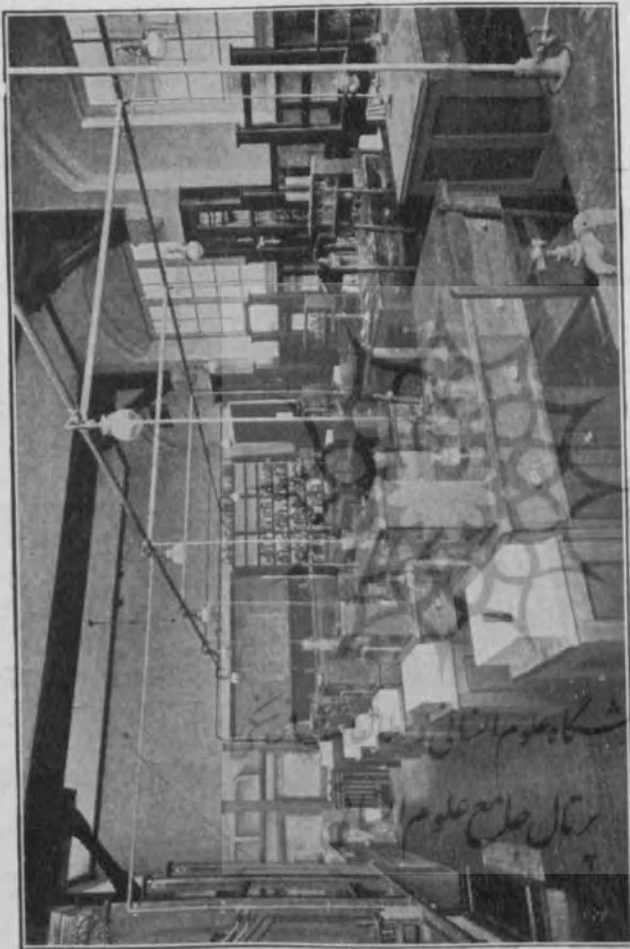
۱۱ — پس باید برای اطاق بچه صندلی و میز کوچک، رخت آویز کوچک که در دیوار آنقدر پائین نصب کرده باشند که خود بچه رخت خود را بتواند از آنجا بپاویزد. لگن های کوچک روشوری در روی میز کوچک کوتاه، یک تختخواب کوچک بست که خود بچه بتواند بالا رود، قالیچه و یا دوشکجه کوچک که بتواند هر جا بکشد و ببرد و روی آن نشیند، بشقاب و چنگال و کارد و قاشوق کوچک که خود بتواند آنها را بشورد و تمیز کند، گلدانها و آبشهای کوچک که بتواند خودش گل بکارد و آب دهد و بسیار چیزهای دیگر که همه را بتواند بکار برد.

۱۲ — ازینرو در اطراف بچه خواه در خانه و خواه در مدرسه دو چیز را باید تغییر بدهیم یکی معلم و مربی و پرستار را و دیگری اشیاء را و این تغییر باید طوری باشد که تمام موانع را از پیش فعالیت بچه بردارد و بانکشاف قوای او کمک کند.

۱۳ — در تربیت بچه ما باید قواعد و نظامات زندگانی خودمان را اجرا کنیم بلکه قواعد و نظامات عالم بچه را که برای خود یک عالم دیگری است.

۱۴ — آزادی فعالیت در طریقه «مونتسوری» بچه را قابل می سازد که بوسیله قوای شخصی خود خوشتن را تربیت کند. طرز تربیت «مونتسوری» روز بروز وسعت و شمول پیدا

میکند و طرفداران آن در انگلستان در نظر دارند که یک دار
المعلمین مخصوص برای تهیه معلمان و معلمات تأسیس کنند. این
طریقه جدید کم کم جای طریقه «پستالوجی» و «فروبل» را که



اطاق لابوراتوار شیمی در مدرسه «فرد» در انگلستان.

The chemical Laboratory in Friends' School. Saffron Walden, Essex.

تا کنون در مدارس اروپا معمول بوده میگیرد و بموجد آن دکتر
«ماریا مونتسوری» همان حرمت و ستایش را که «پستالوجی»

و «فرویل» نایل شده‌اند ارزانی میدارد.

طریقه دوم که در انگلستان نشئت یافته و بقدر «مونتسوری» رواج پیدا کرده است عبارت است از طریقه «دالتون» که این یکی در مدارس ابتدائی و متوسطه قبول و اجرا می‌شود و گرچه مانند طریقه «مونتسوری» اینهم استقلال و آزادی بچه‌راریت و تشویق میکند ولی اختصاصات دیگر دارد که قابل ذکر میباشد. این طریقه ابتدا در آمریکا انتشار یافته و سپس بانگلستان آمده و رواج گرفته است. برای پی بردن باساس آن چند سطر از کتابچه مستر «لینچ» که خود رئیس مدرسه «وست گرین» در شهر «توتنهام»، انگلستان میباشد ترجمه میکنم: (۱)

«اساس طریقه «دالتون» مبنی بر کار انفرادی است و این طریقه در قدیم هم بوده است چنانکه در ایام قدیم شاگردان در زیر پای معلم نشسته گوش بحرفهای او میدادند، امروز هم شاگردان بزرگ تقریباً باین ترتیب تحصیل میکنند و این طریقه را در اغلب مدرسه‌های کوچک قبول کرده‌اند.

«این طریقه علاوه بر قاعده اساسی خود که کار انفرادی است با حقایق فن روحیات و فن تربیت نیز کاملاً مربوط است. فرق این طریقه با عقاید و طرزهای قدیم این است که تا کنون شاگردان را یا یک توده تصور میکردند که مانند مداومین کلیسا بآنها وعظ باید شود و یا افراد مطیع تلقی مینمودند که جز اطاعت اسیرانه وظیفه دیگر ندارند و یا مانند حیوانات تعلیم یافته فرض میکردند که بعضی بازیها و حرکات بآنها تعلیم شده باشد. این طریقه بکلی این نظریات را رد میکند و میگوید که اینگونه رابطه میان معلم و شاگردان برخطاست. معلم باید معاونت کننده باشد نه اجبارکننده

یعنی شاگرد او را تعقیب کند نه او شاگرد را.

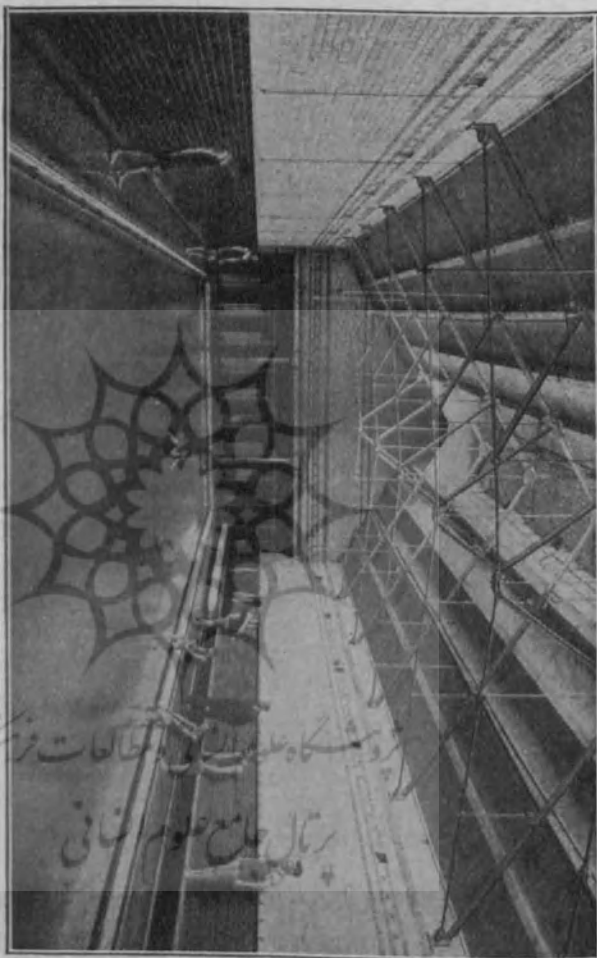
« بعضی از فواید مخصوص طریقه «دالتون» بقرار ذیل است :

۱ — بچه برای خودش کار میکند و بدرجه قوت و سرعت مخصوص خود میکوشد و با موادی مشغول می شود که درینموقع پیش از هر چیز نظر او را جلب میکند. این طریقه ایست که جوانان هم برای خود غالباً انتخاب میکنند. ما بزرگان میدانیم که در مدارس قدیم ما درسهاییکه ما را مجبور بیک ساعت گوش دادن بحرف معلمها میکرد چندان خوش آیند نبود ولی قسمتیکه ما برای خود کار میکردیم خیلی جاذب و دلکش بود. در طریقه «دالتون»، درس دادن بحد اقل خود تنزیل داده شده است.

۲ — بچه نسبت به مدارس قدیم درینجا آزادتر است. مدارس قدیم تا یک درجه فشار میداد زیرا بچه وقتی حرف میزد که با او حرف میزدند و وقتی حرکت میکرد که بوسیله سوت و یا زنگ خبر میدادند و فقط کاری را که با او میگفتند بجا می آورد و جز آن چیز دیگر نمیکرد و میتوان گفت که عملاً در تحت یک انضباط نظامی بود و نتیجه آن طرز این بود که بچه بی اندازه مطیع و بی اراده می شد و وقتیکه بحال خود تنها گذاشته می شد عاجز و بی دست و پا میماند. ولی باید تأکید کنیم که غرض ما از آزادی، خودسری نیست. در طریقه «دالتون» بچه آزاد نیست که هر چه دلش میخواهد آنرا خودسرانه و بدون قاعده و نظم بکند بلکه بچه آزاد است که حرف بزند و کار کند و ذوق خود را تعقیب نماید و آزادی حقیقی این است.

۳ — بچه ها کارها و تکالیف خود را بهتر و بیشتر بعمل میآورند. با هوشها نمره اول می شوند، متوسطها خوب کار میکنند و ضعیفها هم بهتر از سابق میکوشند.

۴- این طریقه يك جنبهٔ تنوع دارد باین معنی که مواد تحصیلی
 یش از یش با هم مربوط و هماهنگ ساخته شده و بهمدیگر



حوض شنا در مدرسهٔ «فرند» در انگلستان.
 The Swimming Bath in Friends' School - England.

کمک میکنند.

۵- آموزگاران وقت خود را بهتر بکار میبرند تا سابق زیرا

حالا بخوبی وظیفهٔ معلمی را بجا می‌آورند و آن یاد دادن است. در وقت ضرورت یعنی وقتی که می‌بینند بچه بتنهائی از عهده بر نمی‌آید و محتاج یاد دادن است.

٦- این طریقه بچه‌ها را برای وظایف اجتماعی حاضر میکند زیرا شامل بعض اخلاق و فضایل عملی است مانند خدمت بعموم، همدستی و فداکاری برای دیگران و معاونت بهمدرسان.

٧- این طریقه، با صرفه‌تر است در لوازم و مخصوصاً در باب کتابها.

اساس طریقهٔ «دالتون» بر کارهای انفرادی گذاشته شده است و صفات اقدام و محاکمه و ذکاوت و مسئولیت و استقلال شخصی را در بچه‌ها بفعالیّت می‌آورد. نظریهٔ «دالتون» این است که هر بچه برای خودش يك شخصیت جداگانه و پارهٔ استعدادهای مخصوص دارد و از آنرو ذوق و هوس و قابلیت ادراک و فهم او هم مخصوص بخودش است. پس باید تعلیم و تربیت را طوری قرار داد که هر بچه بتواند موافق استعداد و ذوق خود فایده ببرد و این نمیشود مگر بوسیلهٔ کارهای انفرادی و آزادی کامل که طریقهٔ «دالتون» بجا می‌آورد.

در مدارسیکه این طریقه را قبول کرده‌اند برای هر يك از درسها يك اطاق مخصوص معین نموده‌اند که در ساعات معین معلم در آنجا حاضر می‌شود و شاگردان را بیاد گرفتن آن درس رهنمائی میکند. آنها را تشجیع و معاونت و ایقاظ مینماید و برای آنها بجای يك کتابخانهٔ جامع میباشد که هر چه میخواهند مراجعت کرده کسب معلومات میکنند.

در طریقهٔ «دالتون»، درسهای مدارس بدو نوع منقسم شده اول درسهای عمومی که آنها را مانند مدارس دیگر در کلاسها

برای عموم شاگردان در یکجا تعلیم میدهند و اینها عبارت است از موسیقی و ورزش و بازیها و نمایشها چونکه درین درسها فایدهٔ تدریس اجتماعی یعنی غیر انفرادی ثابت شده است. دوم درسهای انفرادی و آنها عبارت است از ریاضیات، علوم تجربوی، املا و انشاء، صرف و نحو، قرائت، جغرافی، تاریخ و صنایع. این را ازینرو انفرادی مینامند که هر بچه در طرز تحصیل اینها آزاد است و ترقی او بسته بکوشش انفرادی اوست. شاگرد میتواند در داخل پروگرام معین با هر کدام از درسها که مناسب با استعداد و ذوق و مزاج اوست مشغول شود و وقت خود را خودش بطور بهتر و مناسبتر اداره کند و هر موضوع را در هر وقت که دلش خواست تحصیل نماید و هر ساعت که حس کرد پیش از آن نمیتواند یاد گیرد آن موضوع را ترک کند ولی با وجود این آزادی تکالیف خود را باید بجا آورد و کارها و درسهای هر ماه را باید در آن ماه کاملاً یاد گیرد.

از ساعت نه و نیم تا دوازده را برای درسهای انفرادی معین کرده‌اند و بچه‌ها آزادند که بهر کدام از اطاقهای درس حاضر شده مشغول کار شوند و این اطاقها مانند کلاسها نیست بلکه میزها و صندلیهای متعدد دارد که هر شاگرد بر میزی نشسته مشغول کار می‌شود و درین اطاقها تمام لوازم و ادوات و نقشه‌های مخصوص آن علم تهیه شده است و شاگردان در استعمال آنها آزادند و معلم فقط برای دادن توضیحات و حل مسائل و نشان دادن عملیات در آنجا نظارت میکند.

ورقه‌های مخصوص درس هر سال و هر ماه بدست بچه‌ها میدهند که در آن انواع و مقدار درسهاییکه در عرض سال و در هر ماه باید یادگیرند و سوالاتیکه باید جواب بدهند و کتابهاییکه باید

مراجعت و مطالعه کنند ثبت شده و برای جوابهای شفاهی بیشتر اهمیت میدهند و هرچه آزاد است که درسهای سالانه خود را هر چه زودتر حاضر کند و تقاضای امتحان نماید و بدرجه بالاتر



کلاس خراطی و مینت کاری در مدرسه «سنت کریستوفر» در انگلستان.
Woodwork class in St.-christopher School
Letchworth - England.

بگذرد. علاوه برین هر يك از شاگردان دفتر یادداشتی دارند که تقسیمات اوقات کار و دروس خود را در آن نوشته و موافق آن عمل میکنند. همچنین معلمها در دفاتر یادداشت خود حالات و درجه کوشش هر بچه را ثبت کرده بمدير مدرسه میدهند. درین مدارس نه تنها بچه‌ها حق دارند که هر وقت مشکلات خودشان را از معلمان پرسند و بی‌ترس و خجالت و کمروئی سؤالاتی کنند و معلومات کافی تحصیل نمایند بلکه آزادی مطلق دارند که بهمديگر نیز کمک کنند و بحل مشکلات یکديگر بکوشند و همديگر را راهنمائی و معاونت نمایند چونکه اساس این طریقه بر پایه آزادی و همدستی گذاشته شده است.

گرچه در ظاهر بنظر ما این ترتیب بسیار غریب و غیر عملی میآید لکن باید دانست که این طریقه نتیجه زحمات و تجربه‌های سالیان دراز است و تنها در چند سطر فواید و چگونگی تطبیق آنرا نمیتوان شرح داد چنانکه چند تا از مدارس انگلستان که بموجب این طریقه کار میکنند در جواب استفسار و تحقیقات من نوشته‌اند که خوب است رفته برای العین آنها را بینم ولی بدبختانه وقت و وسایل من اجازه نداد که بعضی ازین مدارس را زیارت کنم و مشاهدات خود را مشروحاً بنویسم و عجزاً درین باب بهمین قدر اکتفا باید کرد.

وقتیکه بخوبی کنجکاوی میکنیم می‌بینیم که در همه این تجددها و طرزها که در اروپا و آمریکا روز بروز معمول و مقبول می‌شود يك روح واحد حکمفرماست و آن روح استقلال فردی و آزادی عملی است و این وسیله بهترین راهی است برای بروز دادن و مشر ساختن قدرتهای روحی که در نهاد بشر مرکوز است چنانکه فیلسوف انگلیسی «سپنسر» گفته است: «باید بدرجه

وسیع ، نشو و نمای بنفسه در جوانان پرورده شود. باید بچه‌ها را رهنمائی کرد تا خودشان کنجکاوینها و تخصصهای شخصی بجا بیاورند و از آنها نتایج مخصوص حاصل کنند. باید بقدر امکان کمتر بآنها چیزی گفت یعنی یاد داد بلکه برعکس بیشتر آنها را بحال خود گذاشت تا بنفسه پیدا کنند. نوع بشر ترقیات خود را فقط از پرتو تخصصهای خصوصی خود فراهم آورده و فکر بشر برای تحصیل بهترین کامیابینها بایستی از همین راه برود زیرا موفقیات بزرگ اشخاصیکه راه خود را باین وسیله پیدا کرده‌اند هر روز این حقیقت را ثابت میکند!

پس باید همیشه این فکر اساسی را در پیش نظر مجسم و بمعرفه فرورد که مدرسه برای یاد گرفتن پارهٔ معلومات نیست بلکه جائیست که در آنجا شرایط و وسایل کامیابی در زندگانی را میآموزند. اگر مدرسه این مقصد عالی را تعقیب کند و شاگردان را برای دورهٔ زندگی مسلح و آماده و مستعد سازد بوظایف خود عمل کرده و معنی حقیقی خود را درک نموده است و گرنه اگر اکتفا به فرو بردن پارهٔ اطلاعات خشک بدماغ بچه‌ها کند و مقداری لغات و ارقام و اشکال در محفظه‌های دماغ آنان جای دهد بجای خدمت تولید ضرر خواهد کرد و قوای روحی و استعدادهای فطری بچه‌ها را فلج و عاطل خواهد ساخت.

بعبارت واضحتر باید مدرسه را «کارخانهٔ زندگی» قرار داد بطوریکه هر جوانی وقتیکه دورهٔ تحصیلات را اتمام کرد بشخصه یک مرد مستقل و آزاد و مثبت و امیدوار و جسور و صاحب عقل و درایت شده از همهٔ شرایط موفقیت در زندگی آگاه باشد.

من هر قدر درین باب اصرار کنم باز مطلب بطور کامل واضح نخواهد شد چونکه ماها بویی ازین طرز تعلیم و تربیت نبرده و در



مدرسه «گاردن اسکول» در انگلستان
شاگردان بزرگ در باغچه مدرسه درس ریاضیات را حاضر میکنند.

The Garden School in Great Missenden – England.
Pillars doing Mathematics in Springfield Garden.

مخيلة خودمان هم تصور آن را نمیتوانیم کنیم که چگونه در مدرسه شرایط زندگی کردن را یاد میگیرند. اگر کسی فقط کتاب دکتر «بویزه» را که در فصل چهارم ذکر و از مقدمه آن چند سطر ترجمه کرده ام بخواند با قناعت کامله ملتفت خواهد شد که مدارس ما درست نقطه مقابل مدارس آمریکاست چنانکه اساساً زندگی ما هم همین حال را دارد. اگر وزارت معارف ایران بترجمه و طبع این کتاب همت میکرد بزرگترین خدمتی میشد که تا کنون بمعارف ایران کرده است. از حیث نشریات مفیده وزارت معارف ما مستقیماً کاریکه شایسته تمجید باشد جز نشر مجله تعلیم و تربیت که بمدیريت و همت آقای میرزا علی اصغر خان حکمت چاپ می شود نکرده است در صورتیکه در ممالک دیگر حتی در همسایه جمهوری ما ترکیه با مر و بحساب وزارت معارف هر ساله چندین کتاب مفید نشر و توزیع می شود.

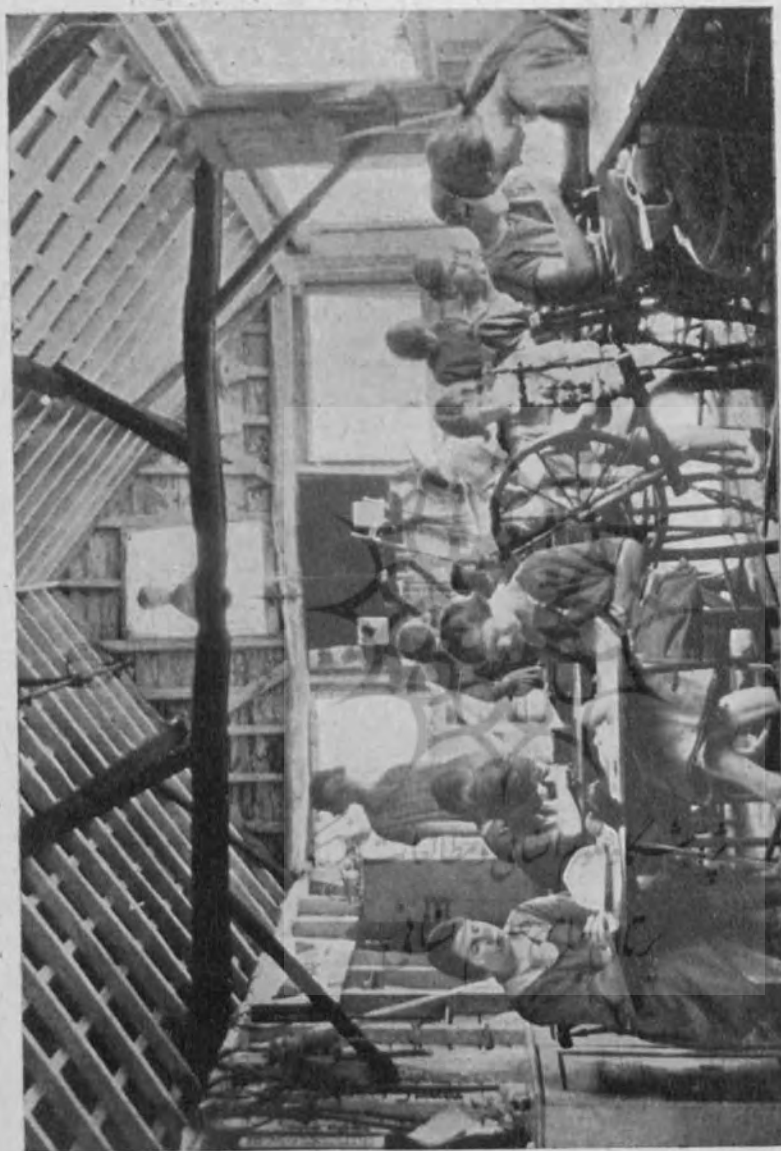
برای دادن يك مثال روشن از نتایج زندگی بخش طرز تعلیم و تربیت انگلیسی یکی از مشاهدات خودم را درینجا ذکر میکنم: در سال ۱۹۱۳ میلادی در موقع اقامت در پاریس با يك خانواده انگلیسی معارف پیدا کردم که گاهگاهی در محافلی که ترتیب میداد مرا نیز دعوت میکرد. این خانواده نجیب و محترم که موسوم به «مید» (۱) بود و بدبختانه از زمان جنگ بین المللی دیگر از حال آن خبر ندارم تمول زیاد داشت و تمام وسایل يك زندگی مرفه را دارا بود. مستر «مید» انگلیسی و خاتمش فرانسوی بود. این خانواده مالك يك خانه بزرگ محشتم در پاریس بود و يك قصر (شاتو) قدیم هم داشت که گویا موروثی خانم فرانسوی و واقع در یکی از قطعات حاصل خیز «نورماندی» در شمال فرانسه

بود و در انگلستان نیز يك خانه داشتند ولی نمیدانم آنجا هم مال خودشان بود یا کرایه کرده بودند و من در موقع اقامت در «کمبریج» يك هفته در آنجا مهمان بودم.

چون مستر «مید» هیچ شغل رسمی نداشت و احتیاج هم به قبول کار حس نمیکرد و مستغنی بود لهذا غالباً بامور خیریه میپرداخت و هر جا انجمنی برای معاونت ضعفا و فقرا و یا برای مدافعه حقوق طبقات و ملل ضعیفه تأسیس میافت او نیز عضویت داخل می شد و در آنجا کار میکرد چنانکه در آن ایام انجمنی بنام «انجمن بین الملل حقوق اقوام» (۲) در پاریس تشکیل یافته بود که من و دوست عزیزم آقای پورداود نیز در آنجا عضویت داشتیم و مستر «مید» را غالباً در آنجا میدیدیم.

مستر «مید» شخصاً مرد عالم و فاضل و صاحب شخصیت و استقلال فکر و بهمان درجه محب بشر و پاکدل بود و از قراریکه شنیدم در موقع جنگ تمام وقت خود را صرف خدمت و پرستاری مجروحین کرده بوده است.

در ماه سپتامبر ۱۹۱۳ مستر «مید» مرا دعوت کرد که بکهنه در اقامتگاه تابستانی او یعنی در آن قصر قدیم که یادگار قرون وسطی بود مهمان بشوم. من هم با کمال میل قبول و حرکت کردم. این قصر محاط بود با يك قطعه زمینی که هشتاد هکتار مساحت داشت و جزو همین قصر و ملک مستر «مید» بود. قسمتی بزرگ از این زمین را اجاره داده و قسمتی را هم برای چراگاه اسبها و مواشی خود تخصیص کرده بود. خود قصر نیز باغچه با صفائی داشت که انواع گلها و سبزیها در آنجا کاشته بودند. از ایستگاه راه آهن تا آنجا چند کیلومتر بود که بایستی پیاده و یا با درشکه ریموده شود.



کلاس کارهای دستی برای دختران در مدرسه «گاردن اسکول».

The craft Room Garden School – Great Missenden.

پس از ورود بنزد مهماندار محترم و بجا آوردن مراسم سلام و خوش آمد و دیدن اطاقیکه برای من تخصیص کرده بودند اولین صحبتی که بمیان آمد سؤالی بود که خانم «مید» از من کرد و پرسید که: آیا شما بخوردن گوشت بسیار معتادید؟ من گفتم از خوردن گوشت امتناع ندارم (بدبختانه آنوقت ها هنوز گوشت خوار بودم و ترك حیوانی نکرده بودم!) ولی چندان هم معتاد نیستم که چند روز بی گوشت نتوانم زیست کنم. بعد گفت: چون ما برای خاطر بچه‌ها گوشت نمیخوریم لهذا اگر شما بی گوشت نمیتوانید بسر برید بگوئید بفرستم برای شما از ده گوشت بیاورند. من اظهار تشکر کرده گفتم بهیچ وجه برای خاطر من تهیه گوشت نکند ولی علت اینکه برای خاطر بچه‌ها گوشت نمیخورید چیست؟ گفت چون گوشت قوای حیوانی و شهوانی بچه‌ها را قوت میدهد و تحریک میکند و اینها هنوز کوچک هستند (بزرگتر آنها ۱۲ سال داشت) لذا دادن گوشت بآنها مضر است و چیزی را هم که خودمان بخوریم نمیتوانیم آنها را از خوردن آن محروم کنیم زیرا آن هم مخالف تربیت است لهذا چاره جز این نیست که خودمان هم نخوریم!»

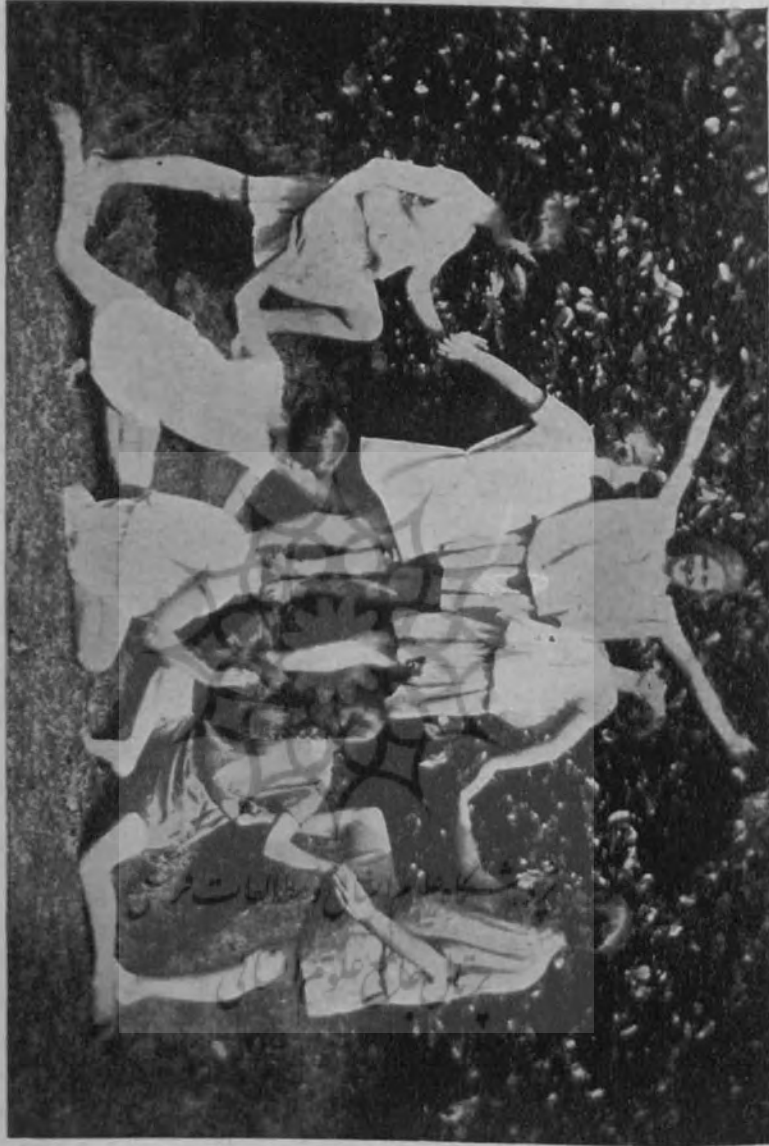
این صحبت برای من يك دنیا عبرت و تعلیم و ترمشق بود و درجه مواظبت و باریک بینی و ادراک و فداکاری و عقل سلیم این خانواده را نشان میداد. و حکایت معروف خرمای حضرت رسول را بخاطرم آورد.

این خانواده سه پسر داشت یکی هشت ساله و دومی ده و سیمی دوازده ساله و تا این سن هیچکدام را بمدرسه نفرستاده بودند. من حکمت این را از مستر «مید» پرسیدم گفت که مدارس انگلستان موافق سلیقه من نیست و من اینها را بهتر از مدرسه تربیت

میکنم و پس از چند سال دیگر که راه زندگی را یاد گرفتند میفرستم دو سه سال هم نظریات و معلومات یاد میگیرند! این بیان و تقدیم تفاوت نظرز تفکر و نقل يك مرد انگلیسی فاضل و ما را بخوبی نشان میدهد در صورتیکه مدارس انگلستان خود سرمشق خوبی است برای اغلب ملتها بخصوص ملل مشرق زمین.

اما تربیت بچهها تا آنروز که من دیدم طوری بود که نه تنها قابل تمجید و تحسین بلکه سزاوار حیرت بود. اولاً هر سه پسر چهار زبان میدانستند، فرانسه، انگلیسی، آلمانی و ایتالیائی و از قراریکه معلوم شد تمام خانواده دو سال در ایتالیا اقامت کرده بود فقط برای اینکه بچهها زبان آنجا را در خود محل یاد بگیرند. از جهت معلومات علمی و فنی اطلاعاتشان کمتر از معلومات کلاس اخیر مدارس متوسطه اروپا نبود با اینکه باین قسمت چندان اهمیت نداده بودند ولی کتابهای کافی برای کسب اطلاعات لازمه آماده داشتند و خودشان آنها را میخواندند. علاوه برین يك معلم فرانسوی از پاریس همراه آورده بود و در همانجا اطاقی برایش داده که زبان فرانسه را با بچهها صحبت میکرد و آنها را بگردش میرود و در خواندن کتابها کمک مینمود. (باید درست ملتفت شد که نمیگویم درس میداد بلکه کمک میکرد.) و نیز يك دختر آلمانی برای تعلیم زبان آلمانی و موسیقی (ویولون) استخدام کرده بود که او هم همانجا اطاق مخصوصی برای خود داشت و جزو خانواده شمرده می شد.

برای بچهها يك کتابخانه خصوصی ترتیب داده بود که مقداری کتابهای مفید علمی و فنی و اخلاقی داشت و یکجلد کتاب رومان نومی آنها پیدا نمی شد و نیز اطاقی را برای کلهای دستی و ورزش تخصیص کرده بود که علاوه بر اقسام بازیچههای فنی آلات و



بازی موسوم به «ماگارت موریس» در مدرسه «گاردن اسکول»

A group in Margaret Morris dancing — Garden School.

ادوات نجاری و آهنگری و خراطی هم بقدر لزوم در آنجا جمع بود و هر وقت بچه‌ها وقت و ذوق داشتند در آنجا رفته با استقلال تمام کار میکردند و تا آن روز خیلی اسباب و موبل از قبیل میز و صندلی و قفل و جعبه و غیره درست کرده بودند که شاید بهتر از کار بعضی استادان ایران بود و مرا بحیرت می‌انداخت.

ولی چیزیکه باعث ستایش و تمجید بود و براسی میزان تعلیم و تربیت استقلالی نژاد آنکلسا کسون را نشان میداد این بود که تمام کارهای این قصر و این قطعه زمین میان این بچه‌ها تقسیم شده بود. این خانواده که هفت نفر عضو و یک چنین قصر بزرگ را مالک بود جز یک نوکر و یک آشپز مستخدم دیگر نداشت و کارهای خانه را بقرار ذیل قسمت کرده بودند:

۱ — پسر کوچک هشت ساله موظف بنگاهداری باغچه بود. کاشتن تخمها و کلکاریها و سبزیها و آبیاری کردن و کندن هرزه گیاهها و چیدن سبزیها و پاک کردن باغچه و خلاصه هر چه لازمه یک باغبان کار آزموده است بمسئول او بود.

۲ — پسر میانه ده ساله مأمور تربیت مرغهای خانگی و گوسفندها بود و در کار خود بسیار ماهر و فعال. تمام وظایفی را که یک چنین کار لازم دارد مانند تغذیه مرغها و گوسفندان و پاک کردن لانه و جایگاه آنها و فراهم آوردن اسباب راحتی برای زائیدن و غیره بقدر یک دهانی تجربه دیده انجام میداد. روزی در سر میز صبحانه این پسر غایب بود و من پرسیدم که کجا مانده است؟ خانم «مید» گفت امروز روزی است که در ده که چند فرسخ دور است بازار خرید و فروش عمومی مثل بازار مکاره باز شده است و او مرغهای زیادی را برده در آنجا بفروشد!...

۳ — پسر بزرگتر دوازده ساله مأمور سرکشی اسبها و گاوها

و نگاهداری درشکه و راندن آن بود چنانکه روزی بساحل دریا با درشکه سیاحتی کردیم و او وظیفه درشکهچی را بجا آورد. نوکری که داشتند فقط باینها کمک میکرد و همراهی مینمود و گاهی با اینها برای خرید لوازم خانه بده میرفت.

علاوه بر این کارها هر يك از بچهها موظف بود که اطاق خواب خود را خودش تمیز کند و رختخواب را بتکاند و درست کند و کفشهای خود را واکس بزند و آب کثیف را دور انداخته و لکن را شسته پر از آب تازه کند و نه اطاق را جاروب نماید... بدینقرار از صبح زود تا وقت خواب همه در کار و درجوش و خروش بوده و با يك شادی و آزادی و استقلال و شوق زیاد و وظایف خود را انجام میدادند و يك زندگی پاک و خرم و صحت بخش بسر میردند که از هر حیث سزاوار غبطه و ستایش بود.

روزی در ضمن صحبت از مستر «مید» پرسیدم: در صورتیکه در پاریس خانه بزرگ خصوصی دارید چرا اغلب اوقات سال را در خارج پاریس میگذرانید. گفت اقامت پاریس برای تربیت بچهها مضر است چونکه ما باید آنها را آزاد و مستقل تربیت کنیم و لهذا از بیرون رفتن و گردش کردن در شهر نمیتوانیم مانع شویم ولی وقتیکه بیرون میروند غالباً جلو دکانهای کتابفروشان می ایستند و تماشا میکنند و عنوان زشت و شهوت انگیز بعضی کتابها و پاره تصاویر محرک جراید را می بینند و اینها در دماغهای آنها تولید احساسات ناپاک میکند که البته بسیار مضر است!

اگر همین نکته را رؤسا و وزرای معارف و نویسندگان و مدیران مطبوعات ایران درست بفهمند خود قانع می شوند که چه مسئولیت بزرگ در عهده دارند و چگونه تمام تشکیلات معارفی ما تا کنون جز تراشیدن چند هزار عروسک رومان خوان خدمت

دیگری نکرده است!

شاید بنظر بعضیها برسد که البته کسیکه ثروت کافی داشته و خود نیز مستغنی از کار کردن باشد میتواند اولاد خود را ازین هم بهتر تربیت کند. اما در حقیقت اینطور نیست اولاً اهمیت ثروت درین کار در درجهٔ دوم است و ثانیاً در خود ایران اقلأً چند هزار خانواده پیدا می‌شود که دارای ثروت کافی برای تربیت اولاد خود میباشد لیکن آن عقل و درایت و آن همت را ندارند که برای تربیت صحیح اولاد خود فداکاری کنند.

غرض من از ترویج طرز تعلیم و تربیت انگلیسی و آمریکائی، بار آوردن چنین جوانان کاردان و کارکن و آزاد و مستقل و با شرف است. وقتیکه جوانان بدین طرز تربیت شدند اگر هم پدر و مادرشان در ایام جوانی آنها بمیرند خود آنها تمام دارائی و ثروت و املاک موروثی را بخوبی اداره خواهند کرد و دیناری هدر و تلف و اسراف نخواهد شد. آیا در تمام ایران چند نفر جوان قابل و عاقلی که دارای صفات و اخلاق این سه پسر باشند میتوانید نشان دهید؟

من معارفه و مصاحبهٔ این خانوادهٔ محترم را یکی از بزرگترین خوشحالیهای عمر خود میدانم و سعادت و موقع این خانواده را نه تنها برای ملت ایران بلکه برای هر يك خانوادهٔ بشر آرزو میکنم.

رتال جامع علوم انسانی

